

بررسی مشابهت‌های زبانی میان پندنامه‌های قرن پنجم هجری (دستورالملوک، سیاستنامه، قابوسنامه، نصیحةالملوک غزالی)

الهام پهلوان صباغ، مهرداد چترایی عزیزآبادی*، محبوبه خراسانی

گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران.

سال شانزدهم، شماره دهم، دی ۱۴۰۲، شماره پی در پی ۹۲، صص ۶۵-۴۳

DOI: 10.22034/bahareadab.2024.10.7112

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی

(بهار ادب)

چکیده:

زمینه و هدف: مباحث مربوط به ادبیات تعلیمی و اندیشه سیاسی در ایران، با تمرکز بر دوره اسلامی، محقق را مستقیماً به مجموعه‌ای از آثار ارجاع می‌دهد که ذیل عنوان سیاستنامه در دوره‌های مختلف تاریخ به نگارش درآمده‌اند. سیاستنامه‌نویسی در این دوران حاصل انباشت دوگانگی فکری فرهنگی است که از سویی بازتابی از اندیشه سیاسی در دوران باستان و از دیگر سو با رگه‌هایی از اندیشه سیاسی اسلامی درهم آمیخته است. سیاستنامه، قابوسنامه، نصیحةالملوک، و دستورالملوک که همگی در قرن پنجم هجری تألیف شده‌اند، پندنامه‌هایی شامل دستورات عملی برای هدایت و راهنمایی درباریان در امور سیاسی از عالیترین درجه یعنی پادشاه تا فروترین درجه یعنی عمال و کارگزاران است. در این تحقیق به بررسی مشابهت‌های زبانی میان دستورالملوک، سیاستنامه، قابوسنامه و نصیحةالملوک غزالی پرداخته شده است.

روش مطالعه: این مقاله با شیوه توصیفی و تحلیلی سعی دارد با رویکردی مقایسه‌ای، مشابهت‌های زبانی این چهار متن را در دو زمینه آموزه‌های مربوط به سیاست و کشورداری، و اخلاق فردی بررسی کرده و به این پرسش پاسخ دهد که آیا بین این آموزه‌ها در چهار متن یادشده تفاوتی هست یا نه؟

یافته‌ها: متون چهار اثر مذکور، از نظر حکایت‌محوری، اطناب، صورتهای نشانه‌دار، تقسیم و ایضاح، صورتهای تأکیدی، تکرار، ترادف، تضاد/پارادوکس، سیاق‌الاعداد و عدم استفاده از موازنه و سجع مشابهت‌های زیادی دارند.

نتیجه‌گیری: ویژگی‌هایی چون سادگی و روانی، استشهاد به آیات و احادیث، حکایت‌محوری، تکرار و ترادف، ساختهای متناقض، استفاده از وجه‌های خاص فعلی و آرایه‌های ادبی چون ارسال‌المثل و تقسیم و ایضاح پس از ابهام بعنوان شاخصه‌های زبانی مشترک به خصوصیات قابل تعمیم در این پندنامه‌ها بدل شده است.

تاریخ دریافت: ۲۵ آذر ۱۴۰۱

تاریخ داوری: ۲۷ دی ۱۴۰۱

تاریخ اصلاح: ۱۴ بهمن ۱۴۰۱

تاریخ پذیرش: ۲۷ اسفند ۱۴۰۱

کلمات کلیدی:

مشابهت‌های زبانی، دستورالملوک، سیاستنامه، قابوسنامه، نصیحةالملوک غزالی.

* نویسنده مسئول:

m_chatraei@iaun.ac.ir

۴۲۲۹۲۹۲۹ (+۹۸ ۳۱)



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

Examining the linguistic similarities between the 5th century Hijri admonitions (Dastur al-Muluk, Siasatnameh, Qaboosnameh and Nasihat al-Moluk of Ghazali)

E. Pahlevan Sabbagh, M. Chatraei Azizabadi*, M. Khorasani

Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 16 December 2022

Reviewed: 17 January 2023

Revised: 03 February 2023

Accepted: 18 March 2023

KEYWORDS

linguistic similes, Dastur al-Moluk, Siasatnameh, Qaboosnameh, Nasihat al-Moluk of Ghazali.

*Corresponding Author

✉ m_chatraei@iaun.ac.ir

☎ (+98 31) 42292929

ABSTRACT

BACKGROUND AND OBJECTIVES: The purpose of writing educational works is to educate and teach moral issues and points to improve the morals of the audience. I am a researcher related to educational literature and political thought in Iran, focusing on the Islamic period, it directly refers the researcher to a collection of works that They have been written under the title of policy in different periods of history. Writing political letters in this era is the result of the accumulation of a cultural intellectual duality, which on the one hand is a reflection of the political thought in ancient Iran and on the other hand is mixed with traces of Islamic political thought. The Siastname, Qaboosnameh, Nasihat al-Moluk and Dastur al-Moluk, all of which were written in the fifth century of Hijri, are guidelines containing practical instructions for the guidance and guidance of courtiers in political affairs from the highest level, i.e. the king, to the lowest level, i.e. officials and agents. In this research, the linguistic similarities between Dastur al-Moluk, Siasatnameh, Qaboosnameh, and Nasihat al-Moluk of Ghazali are discussed.

METHODOLOGY: This article, using a descriptive and analytical method, tries to examine the linguistic similarities of these four texts in the two fields of teachings related to politics and statecraft and individual ethics, and to answer the question whether there is a difference between these teachings. Is there a difference in the four mentioned texts?

FINDINGS: The findings indicate that the texts of the four mentioned works, in terms of the central narrative, adverbs, marked forms, division and explanation, emphatic forms, repetition, synonyms, contrast/paradox, simile of numbers and non-use of Balance and Saj' have many similarities.

CONCLUSION: The results show that features such as simplicity and fluency, reference to verses and hadiths, central story, repetition and synonymy, contradictory constructions, comparison, use of superlative adjectives, use of special present tenses and literary arrays such as Allegory, division and explanation after ambiguity in them as common linguistic features have become generalizable features in these conventions.

DOI: [10.22034/bahareadab.2024.10.7112](https://doi.org/10.22034/bahareadab.2024.10.7112)

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 12	 3	 7

مقدمه

ادبیات تعلیمی کهنترین نوع ادبی در ایران است که از زیرشاخه‌هایی چون پند و اندرز، زهد و اخلاقیات تشکیل شده و پیوندی ناگسستنی با اخلاق دارد و هم خود را در راستای پرورش قوای روحی و تربیت نفس انسانی به کار میگیرد. بخش وسیعی از ادبیات تعلیمی را اندرزنامه‌ها تشکیل میدهند که غالباً بصورت نثر و با نگرشی اخلاقی بمنظور تعلیم شیوه‌های کشورداری و همچنین بهبود زندگی فردی و اجتماعی نگاشته شده‌اند. جریان اندرزنامه‌نویسی یکی از مهمترین زمینه‌های اصلی انتقال اندیشه ایرانی شهری در تاریخ ایران اسلامی به شمار می‌آید. هجومهای متعدد خارجی به ایران شهر، از جمله هجوم اعراب مسلمان و مغولان و از سوی دیگر مهاجرت ترکان، این ضرورت را نزد نخبگان ایرانی ایجاد نمود تا با به تحرک درآوردن اندیشه‌های ایرانی شهری از طریق اندرزنامه‌نویسی، مقدمات آشناسازی آنان را با آداب حکومتداری فراهم آورند. این نوشتار میکوشد با واکاوی اندرزنامه‌های سیاسی این عصر، علل و چگونگی استمرار این جریان را در عصر حاکمیت ایلخانی بشناسد. سیاستنامه، قابوسنامه، نصیحةالملوک و دستورالملوک، که همگی در قرن پنجم هجری تألیف شده‌اند، پندنامه‌هایی شامل دستورات عملی برای هدایت و راهنمایی درباریان در امور سیاسی از عالیتین درجه یعنی پادشاه تا فروترین درجه یعنی عمال و کارگزاران است. قابوسنامه نوشته عنصرالمعالی کیکاووس بن وشمگیر (۴۹۲هـ.ق) از مهمترین آثار منشور قرن پنجم هجری است. این اثر شامل پند و اندرزهای مؤلف خطاب به فرزندش گیلانشاه است و شامل چهل و چهار باب است. پنج باب نخست این اثر شامل اندرزهایی در باب شناخت خداوند و پیامبران و تشکر و اطاعت کردن از خداوند و رعایت حقوق والدین است و ابواب بعدی به امور کشورداری و بایدها و نبایدهای شغل‌های درباری و نیز آداب کشاورزی، پیشه‌وری، خنیاگری و... پرداخته است. به عبارت دیگر، این اثر اغلب شایست و ناشایست‌های امور عملی درباریان و عموم مردم را مورد بررسی قرار داده است و آن را با زبانی قابل فهم و ساده بیان کرده است. اگرچه نگارش این کتاب به تصریح نویسنده در سال ۴۷۵ هـ.ق آغاز شده است، عده‌ای مدعیند که عنصرالمعالی در سال ۴۶۲ هجری قمری فوت کرده است و تاریخ ۴۷۵ را ۴۵۷ دانسته‌اند و معتقدند تاریخ تألیف کتاب میبایست در میان سالهای ۴۶۲-۴۵۷ هـ.ق باشد.

سیاستنامه مهمترین اثر مکتوب بجامانده از خواجه نظام‌الملک طوسی است. این کتاب پندنامه‌ای جامع در پنجاه و یک باب است که به بیان اوضاع حکومتی و آداب و رسوم اجتماعی در عصر سلجوقی پرداخته است. علاوه بر این پندها و اندرزهای سیاسی در امور کشورداری و شیوه رفتار پادشاه با درباریان، سپاهیان و رعایا در آن گنجانده شده است. این اثر در پایان سلطنت ملکشاه سلجوقی و به اشارت او در سال ۴۸۵ هجری قمری تألیف شده است و سپس بوسیله خواجه نظام‌الملک به محمد مغربی سپرده شده تا آنها را پاکنویس کرده و نسخه مرتب شده را به پادشاه تقدیم کند (قزوینی، ۱۳۴۴: ۶).

نصیحةالملوک اثر ارزشمند امام محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵ هـ.ق) است که پس از کیمیای سعادت مهمترین کتاب غزالی به حساب می‌آید که به زبان فارسی نوشته شده است. این کتاب در قرن پنجم و با موضوعی اخلاقی در هدایت و راهنمایی درباریان تألیف شده است. نصیحةالملوک در دو بخش تألیف شده است. بخش نخست شامل دیباچه و رساله‌ای در عدل و ایمان و بخش دوم شامل هفت باب در اصول سیاست است و آنطور که از متن کتاب برمی‌آید برای محمدبن ملکشاه (۴۹۸-۵۱۱هـ.ق) یا سلطان سنجر سلجوقی (۴۷۹-۵۵۲ هـ.ق) نوشته شده است. همایی در مورد نصیحةالملوک آورده است: «این هر دو بخش از جهت قدمت و اصالت نثر فارسی، سادگی و پختگی و سلامت و انسجام انشا و نیز از جنبه تضمّن قصص و حکایات و مسائل اخلاقی با یکدیگر مشابیهت و هماهنگی

دارند» (همایی، ۱۳۶۷: ۶۴). این اثر در فاصله سالهای ۵۰۵ تا ۴۹۸ هجری قمری تألیف شده است (همان: ۱۲). ذبیح‌الله صفا در مورد موضوع نصیحة‌الملوک آورده است: «نخست از اصول اعتقاد سخن گفته و آنگاه ابوابی در سیرت شاهان و وزیران و دبیران در حکمت دانایان آورده است» (صفا، ۱۳۸۵: ۳۴۷). دستورالملوک تألیف ابوالقاسم نصر بن احمد بن عمر شاذانی نیشابوری از جمله سیاستنامه‌های فارسی در قرن پنجم هجری است که در دوره پادشاهی سلطان مسعود غزنوی سوم (۵۰۹-۵۰۳ ق) تألیف شده است. مؤلف با آموختن این آموزه‌ها با آیات و احادیث، و اشعار و اقوال مشایخ و فلاسفه اثری جامع برای دست یافتن صاحب‌مقامان به سعادت دو جهان فراهم آورده است. چنانکه میرعلی بن عبدالرحمن جامی آورده است این اثر فاقد باب نخست است و کاتب آن علی بن عبدالرحمن جامی خود دیباچه‌ای بر آن افزوده است. چنانکه معرفی کوتاه پندنامه‌های مذکور نشان می‌دهد، این آثار در یک دوره پنجاه‌ساله نگارش شده‌اند. بر همین اساس در این پژوهش به بررسی اشتراک موضوعی میان آثار یادشده و اینکه تألیف این آثار در دوره‌های زمانی تقریباً یکسان به لحاظ ادبی تا چه اندازه موجب بروز ویژگیهای مشترک زبانی در این کتب شده است، پرداخته میشود.

بحث و بررسی

حکایت‌محوری: نخستین ویژگی مشترک در میان چهار پندنامه یادشده، حکایت‌محوری این آثار است. استفاده از داستان و حکایت در بیان پند و اندرزها آن را به یکی از عناصر اساسی آثار اخلاقی فارسی بدل کرده است. مؤلفان این‌گونه آثار مفاهیم مورد نظر خود را بصورت مختصر اما با تأثیرگذاری عمیقتر، در قالب داستانهای ساختگی یا واقعی بیان میکنند. گاهی این حکایتهای به درجه‌ای از شهرت رسیده‌اند که میتوان حکایتی مشترک را صرف‌نظر از واقعی بودن یا نبودن آن در چندین اثر اخلاقی با اختلافات جزئی در شخصیتها یا سیر حوادث یافت. با وجود بیان تعریفهای دقیق و روشن از مضامین اخلاقی در سیاستنامه‌ها، بیشترین تأثیرپذیری از حکایات روایت‌شده در این آثار برداشت میشود. به بیان دیگر «چون پایه سخن در حکایات بر بیان حکمت و پند و اندرز به نحوی موجز و مختصر مبتنی است، در توجیه مسائل دینی، عرفانی، اخلاقی و... از حکایت آموزنده استفاده میشود» (رزمجو، ۱۳۷۴: ۱۷۹). مؤلفان آثار اخلاقی با نقل حکایات، علاوه بر حفظ حکایات حقیقی و تخیلی بعنوان میراث فرهنگی-تاریخی در دوره‌های مختلف، به برجسته‌سازی مضامین اخلاقی برآمده از آن حکایت می‌پردازند. این ویژگی آنان را از ارائه تعاریف خشک و کسل‌کننده اخلاقی به مخاطب نیز دور نگه میدارد. در این سیاستنامه‌ها معمولاً حکایاتی مد نظر نویسنده قرار می‌گیرند که مکان و زمان معین ندارند و اعتبار مضامین آنها قابل تعمیم به تمام دورانهاست. در این میان گاهی به روایات مختلف از یک حکایت تاریخی در سیاستنامه‌ها برمیخوریم که با اصل تاریخی خود تفاوت‌هایی جزئی یا کلی دارند. قزوینی در مورد رؤیت چنین مواردی در سیاستنامه آورده است: «چون غرض خواجه تألیف کتابی تاریخی نبوده و بیش از همه او به تقریر جنبه عبرت و نمودن راه سیاست توجه داشته و منشی بوده است نه مورخ، اغلاط تاریخی او را باید معلول به این علت دانست. بعلاوه چون بازار تعصب مذهبی در آن ایام رواجی بسزا داشته و خواجه نظام‌الملک هم، که خود از محدثین اخبار مذهب شافعی بوده و در اعلائی شأن این طریقه کوشش بسیار میکرده، نتوانسته است از این قید فارغ بماند» (قزوینی، ۱۳۴۴: ۸). با توجه به آنچه گفته شد دخل و تصرف در حکایات تاریخی امری طبیعی است؛ زیرا هدف مؤلف از درج این حکایات اشاره به

رویدادی تاریخی نیست، بلکه برداشت اخلاقی از آن حکایت است. به عبارت دیگر «ارسال‌المثل و آوردن قصه طریقت دارد نه موضوعیت پس تصرف معقول در آن خالی از اشکال و بدون ایراد است» (رضانژاد، ۱۳۶۷: ۹۰۹). حکایات نقل‌شده در پندنامه‌ها از دورانه‌های مختلف نقل می‌شوند. گستره زمانی این حکایات از دوران باستانی ایران و یونان آغاز شده و با حوادث دوران خلافت اسلامی و حکمرانی پادشاهان ایرانی ادامه می‌یابد و به دوران زندگی مؤلف ختم می‌شود. در این میان اقوال و حکایات شخصیت‌های بزرگ تاریخی، علمی، ادبی و مذهبی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند. بررسی چهار پندنامه سیاستنامه، قابوسنامه، نصیحةالملوک و دستورالملوک نشان می‌دهد بیش از نیمی از روایات و حکایات نقل‌شده به حوادث دوران باستان و خلافت اسلامی مربوط است. در قابوسنامه از ۴۸ حکایت برای نقل پند و اندرز و ارائه نتایج اخلاقی استفاده شده است. این حکایتها برگرفته از تجربیات شخصی مؤلف و خاندان او، شنیده‌ها و خواننده‌های او از رویدادهای حکومتی در دوره باستان، خلافت اسلامی، آل زیار، غزنویان، آل بویه و نیز اقوال مشایخ، فقیهان و قاضیان است. در این میان فراوانی حکایات مربوط به زندگی مؤلف و افراد متشخص جامعه چون فقیهان، قاضیان، و خطیبان بیش از حکایاتی است که مستقیماً با پادشاه و درباریان ارتباط دارد. بررسی این حکایات نشان می‌دهد که حوادث دوران باستان و خلافت اسلامی بیشترین موضوعیت را در حکایات قابوسنامه داشته‌اند. توزیع موضوعی این حکایات در جدول شماره یک نشان داده شده است. تعداد حکایات برای نقل مفاهیم مورد نظر نویسنده در سیاستنامه، ۵۸ حکایت است. تمرکز نویسنده سیاستنامه بر عدل و عدلگستری و شهره بودن پادشاهان ایرانی در دوره پیش از اسلام به این خصیصه، موجب شده است تعدد حکایات مربوط به پادشاهان نخستین ایرانی در این اثر بیشتر از قابوسنامه باشد. حکایات مربوط به حکمرانان پس از اسلام بیشترین موضوعیت را در این اثر داشته است و تعدد حکایات مربوط به سلطان محمود غزنوی در این دسته بیشتر از سایرین است. توزیع موضوعی حکایات در سیاستنامه در جدول شماره دو نشان داده شده است.

امام محمد غزالی در مجموع ۶۸ حکایت در نصیحةالملوک آورده است. در این حکایات علاوه بر داستان حکمرانان، درباریان و افراد صاحب نام و مقام، از حکایت‌های مذهبی برگرفته از زندگی پیامبر (ص)، حضرت علی (ع) و برخی صحابه به منظور تفهیم مطالب استفاده شده است. حکایات مربوط به پادشاهان باستانی ایرانی در این اثر از دو پندنامه پیشین بیشتر است و بیشترین تعداد حکایت مربوط به دوران پادشاهی انوشیروان است و دوران پادشاهی اسکندر در رتبه بعدی قرار گرفته است. توزیع موضوعی حکایتها در نصیحةالملوک در جدول شماره سه نشان داده شده است.

بیشترین تعداد حکایت نسبت به پندنامه‌های پیشین در دستورالملوک وجود دارد. از میان ۳۱۰ حکایت موجود در دستورالملوک ۲۳۶ حکایت مربوط به مجموعه روایت‌های پس از اسلام است. از این تعداد ۷۶ حکایت مربوط به خلفای عباسی (امین، مأمون، هارون، منصور، متوکل، معتصم و معتضد)، ۲۲ حکایت مربوط به صدر اسلام، ۱۱ حکایت مربوط به غزنویان و شش حکایت مربوط به برمکیان است. سایر حکایتها مربوط به دوران حکمرانی آل بویه، دیلمیان، صفاریان و حکایاتی از زبان مشایخ صوفیه و نیز موضوعات متفرقه دیگر است. از میان ۷۴ حکایت مربوط به دوره پیش از اسلام، ۳۱ حکایت مربوط به دوران انوشیروان، هفت حکایت مربوط به دوران خسرو پرویز، شش حکایت مربوط به دوران اسکندر و مابقی حکایتها از زمان بهرام گور، کیقباد، افراسیاب، سقراط، بطلمیوس، ارسطو، ارجاسب، اردشیر، عیسی (ع)، موسی (ع) و سلیمان (ع) روایت شده‌اند. دسته‌بندی موضوعی حکایات موجود در دستورالملوک در جدول شماره چهار نشان داده شده است.

جدول ۱- توزیع موضوعی حکایات در قابوسنامه			جدول ۲- توزیع موضوعی حکایات در سیاستنامه		
دسته‌بندی موضوعی حکایات قابوسنامه			دسته‌بندی موضوعی حکایات سیاستنامه		
شماره	موضوع	تعداد	شماره	موضوع	تعداد
۱	دیالمه	۱۱	۱	دوران پیش از اسلام	۱۵
۲	دوران باستان	۱۰	۲	غزنویان	۸
۳	غزنویان	۶	۳	خلافت اسلامی	۳۵
۴	آل زیار	۴	۴	مجموع	۵۸
۵	خلافت اسلامی	۹			
۶	عیاران و صوفیان	۹			
	مجموع	۴۹			
جدول (۳)، توزیع موضوعی حکایات در نصیحةالملوک			جدول (۴)، توزیع موضوعی حکایات در دستورالملوک		
دسته‌بندی موضوعی حکایات نصیحةالملوک			دسته‌بندی موضوعی حکایات دستورالملوک		
شماره	موضوع	تعداد	شماره	موضوع	تعداد
۱	دوران پیش از اسلام	۱۹	۱	دوران پیش از اسلام	۷۴
۲	دوران پس از اسلام	۴۹	۲	دوران پس از اسلام	۲۳۶
۳	مجموع	۶۸	۳	مجموع	۳۱۰

صورتهای نشانه‌دار

زبان بعنوان مهمترین ابزار بیان مفاهیم ذهنی، نقشی کلیدی در انتقال دیدگاههای فردی به دیگران دارد. به گفته چندلر زبان برملاکننده هویت و تمایزات اجتماعی هر فرد است؛ زیرا دیدگاههای فرد نسبت به جهان همواره متأثر از زبانی است که با آن سخن گفته میشود. از آنجا که زبان برای معرفی دالهاست و همه دالها ملموس نیستند، در مواردی که با مفاهیم انتزاعی مواجهیم، میتوان از نشانههای زبانی نزدیک به مدلول بهره گرفت. کاربرد این نشانه‌ها در ساده‌سازی و واضح ساختن مطالب مورد نظر نویسنده نقشی مهم ایفا میکند. این نشانههای زبانی علاوه بر آنکه مخاطب را از فرع یک مفهوم به اصل آن میرساند، او را به پذیرش عقیده مؤلف ترغیب میکند. در پندنامه‌های مورد بررسی در این مقاله، اغلب از مطرح کردن سؤالات ظریف در مورد مفاهیم انتزاعی و پاسخگویی روشن و ساده به آنها و تقسیم و ایضاح پس از ابهام با استفاده از مفاهیم تمثیلی و ارائه توضیح با مفاهیم جزئیتر بعنوان صورتهای نشانه‌دار استفاده شده است. شیوه غالب در بحث بلاغت، بهره‌گیری مستمر غزالی از صناعات تقسیم یا ایضاح بعد از ابهام است. تفسیر بار ایدئولوژیک متن و تأکید بر ارزشهای عناصر ایدئولوژیک درون‌متنی نوعی تشخیص بلاغی با تأکید بر پیامهای ارزشی مورد نظر نویسنده منجر شده است. این نوع پرداخت ادبی کاملاً در خدمت تبیین و تثبیت اعتقادات گوینده است و به پندار نویسندگان این سطور میتوان آنها را در دایره‌المعارفی موجز و مختصر از

فضائل و رذایل اخلاقی دانست که مجموع ایده‌ها، ارزشها و دیدگاه‌های نویسنده نصیحةالملوک را در خصوص دنیا و آخرت دربردارد.

صورت‌های نشانه‌دار در سیاستنامه: «در همه جهان دو مذهبند که نیک است و بر طریق راستند. یکی حنفی و دیگر شافعی رحمه الله علیه ما و دیگر همه هوا و بدعت است» (سیاستنامه: ۱۲۲). «چهار چیز ضد یکدیگرند: آب و آتش و خاک و باد» چنانکه آتش را به سخن آورد بگو تا آب و باد و خاک را به سخن آرد تا من به وی بگروم» (همان: ۲۴۴). «دین و اسلام در لقب چهار گروه رواست؛ یکی پادشاه و دوم وزیر و سیم عالم و چهارم امیری که پیوسته به غزا مشغول شد» (همان: ۱۹۹).

کاربرد صورت‌های نشانه‌دار در قابوسنامه: «ارسطاطالیس حکیم را پرسیدند که قوت خرد از چیست؟ گفت: همه کس را قوت از غذا باشد و غذای خرد حکمت است» (قابوسنامه، باب چهل و چهارم). «گفتند بگوی که جوانمردی چیست و ناجوانمردی چیست و میان جوانمردی و ناجوانمردی فرق چیست؟... گفت: اصل جوانمردی آن است که هر چه بگویی بکنی و میان جوانمردی و ناجوانمردی فرق آن است که صبر کنی» (باب چهل و چهارم). صورت‌های نشانه‌دار در نصیحةالملوک: پرسش و پاسخ: «گفت حمیت چیست؟ گفت ایستادن بر سر آن کس که زبردست تو باشد. گفت شجاعت چیست؟ گفت آهنگ کردن در روی دشمنان و ایستادن به جای گریختن» (نصیحةالملوک: ۱۲۸).

تقسیم و ایضاح پس از ابهام: «بدان ای ملک که این درخت ایما را ده بیخ است و ده شاخ، بیخ آن اعتقادهای دل است و شاخ آن کردارهای تن است» (همان: ۲). «مال از سه چیز بیرون نیست: یا از آن خدای است یا از آن بندگان خدای یا از آن توست» (همان: ۶۵). هدف نهایی نویسنده از این تقسیم‌بندی در این جمله نهفته است: «اگر از آن توست ... بر ما صدقه کن که خدای مکافات‌دهنده است».

«حکیمان گفته‌اند که سه کار از سه گروه زشت باشد: تندی از پادشاهان و ریزی از عالمان و بخیلی از توانگران» (همان: ۷۶). «حکیم گفت چهار کار مکن و از چهار کار رستی. حسد مکن و از غم رستی، با بد منشین و از ملامت رستی، معصیت مکن و از دوزخ رستی، خواسته گرد مکن و از دشمنی خلق رستی» (همان: ۱۲۹). «رسول خدا فرمود سه چیز است که هر که بدان رسد ایمان وی تمام شد، چون خشم گیرد قصد باطل نکند و چون خشنود شود حق بنگذارد و چون قادر شود بیش از حق خویش نستاند» (همان: ۲۱). «خرد اول ایمان است و میانه ایمان است. مهتری گوید که خرد نه آن است که چون کاری افتد بکوشد تا از آن کار بیرون آید. بل خرد آن است که به اول بکوشد تا در کاری نیفتد که رنجش رسد» (همان: ۱۳۵). «عدل ترازوی خدای است بر زمین هر که دست بدین ترازو زند، میبردش تا به بهشت» (همان: ۵۸).

صورت‌های نشانه‌دار در دستورالملوک: «ابومسلم را پرسیدند که در پادشاهی چه چیز بزرگتر یافتی؟ گفت هیچ چیز بزرگوارتر از آن ندیدم که توانایی یافتن تا هر که بر من حقی داشت بگذارم و از عهده منت ایشان بیرون آمدم که بر من هیچ چیز صعبتر از بار منت نیست به یکدیگر. چنین آورده‌اند که روزی کسری نشسته بود و به همنشینان تقرب همی نمودند. ندیمان را پرسید که از کارها چه بهتر؟ گفتند در عزلت. چه زیرکان گفته‌اند: «الْخَمُولُ رَاحَةٌ». پرسیدند که فایده عزلت چیست؟ گفتند در عزلت فواید بسیار است و معانی بیشمار و هر چه فایده از حکمتی و هر منفعتی از حقیقت خالی نیست. اول فراغت ذکر و فکر است و هیچ عبادتی و رای فکر نیست. منصور سر برآورد و روی سوی من کرد و گفت سبب چیست که مستمع در سماع مضطرب میشود باشد که از خوشی سماع بمیرد؟ من گفتم زندگانی امیرالمؤمنین دراز باد، سخن لطیف است و آواز خوش لطیفترین چیزهاست، روی خوب

همچنین و چون هر سه جمع شود محصول او غایت لطافت بود و در آدمی دو معنی است جسمانی و روحانی. آنچه از آدمی روحانی است سماع را به حکم جنسیت و لطافت بدو میلی تمام است و چون هر دو به هم رسید دیگر ممتاز شوند. سماع هوایی است قصد هوا کند و حیات طبعی است قصد طبیعت کند، تجاذبی معنوی میان ایشان پدید آید، مستمع بر سر طبع ایشان متحرک شود. اگر لطافت هوا غالب آید، روح را بکشد، مرد بمیرد و اگر روح غالب گردد و لطافت هوا مقهور شود، مرد به جای خویش باز آید.

کاربرد تقسیم و ایضاح پس از ابهام در دستورالملوک: «بزرگان گفته‌اند که آفت پادشاه در چهار چیز است: شتاب‌زدگی و گردنکشی و دست‌درازی و بسیارگویی (دستورالملوک). «دولت به سه چیز استقامت گیرد و مملکت به سه چیز نظام پذیرد: به روزگار سزاوار و رعیت وفادار و پادشاه حق‌گزار (همان).

«صاحب دولت چنان باید که هر که با وی مخالفت کند و بر حقیقت حال او واقف شود، او را به دوستی گیرد و به جان و سوزیان در پذیرد و سخن به وفق گوید و غور کارها بجوید و به ظاهر احوال فریفته نگردد و معاملات [پسندیده] پسندد و عشق سه حرف است عین است و شین است و قاف است تا به عین علامت خلق بکردی و شین شدت دو کون بکشی و به قاف از قاف قرب نشان بیابی و رسی و صَلَّى اللهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ».

«اصل دنیا سه چیز است که آدمی را از آن سه چیز گزیرش نیست: برزگری و جولاهگی و نباتی، و لیکن هر یکی را از این سه اصل فرع بسیار است و توابع بیشمار است؛ چون حلاج و ریسنده و درزی که کار پوشیدنی کند. بزرگمهر گوید وزیر پادشاه را هفت نوع هنر باید تا پادشاهی بر پادشاه بپاید، اول سخاوت بی‌انتظار و بردباری پرهیزگار و بزرگ داشتن دین و دیندار، شکیبایی در رنج و سختی و نگاه داشتن منزلت صاحب‌دولت و رأی زدن با مردمان دانا و توانا و مقام دوم در سماع وجد است و وجد یافتن بود و معنی آن باشد که حالتی و رفتی یافت که پیش از آن نبوده باشد و در آن حال سخن بسیار است و درست آن است که یک نوع نباشد تا هر کس شناسد، بلکه به انواع بسیار بود و آن انواع از دو معنی خیزد: یکی از جنس احوال و دیگری از جنس مکاشفات و اما احوال چنان بود که صفتی از وی بر وی غالب شود و او را مست و بیخود گرداند و آن صفت گاه شوق بود، گاه خوف بود و گاه آتش عشق بود و گاه طلب و گاه اندوه بود و گاه ندامت و گاه حسرت و اقسام و انواع بسیار است و ضبط آن ممکن نیست. اما چون این معانی بر مرد غالب گردد، دل به مجاورت آن گرم شود و از آن حرارت دودی بر دماغ زند و دماغ را چنان تیره و تاریک کند که بیش نبیند و نشنود و چون حقیقت خفیه و رفته بیند و بشنود. اما از تصور آن غافل بود و چون مست و دیوانه و این از غایت عشق و نهایت شوق بود و هرچه از این روی خیزد و به هیچ روی برنخیزد».

در این میان کاربرد برخی افعال نیز می‌تواند از جمله صورتهای نشانه‌دار تأکیدی به حساب آید.

صورتهای تأکیدی

استفاده از ساختار نحوی جمله به منظور تلقین معانی مورد نظر مؤلف بعنوان ابزاری کارآمد در آثار تعلیمی به کار گرفته شده است. در این نوع آثار مؤلف با تکرار واژه یا عبارت خاص، استفاده از وجوه خاص افعال و قیده‌ها، معانی مورد نظر خود را به مخاطب القا کرده و آنان را در جهت دریافت یک مفهوم ترغیب می‌کند. فتوحی معتقد است

«صورت‌های نحوی زبان در گفتمانهای مختلف ایدئولوژیک، کاربردهای مختلف با مقاصد متفاوتی دارند» (فتوحی، ۱۳۹۰: ۳۵۸).

استفاده از وجوه خاص افعال: از آنجا که نوع کاربرد فعل در جمله نوع ذهنیت غالب بر متن را مشخص میکند، کاربرد انواع و وجوه افعال در تعیین نگرش مؤلف به یک موضوع نقشی اساسی ایفا میکند. بر همین اساس اغلب آثاری که با هدف تعلیم آیین کشورداری نگارش میشوند و مبنای ایدئولوژیک دارند، از افعال امر و التزامی و شرط و نهی به کرات استفاده میکنند.

مثالهایی از قابوسنامه: «بدان ای پسر که اگر دهقان باشی، شناسنده وقت باش و هر چیزی که خواهی کشت، مگذار که از وقت خویش بگذرد. اگر ده روز پیش از وقت کاری بهتر که یک روز پس از وقت کاری و آلت و جفت گاو ساخته دار و گاو نیک خر و به علف نیکو دار و باید که جفتی گاو خوب همیشه زیادتی در گله تو باشد تا اگر گاوی را علتی رسد تو در وقت از کار فرو نمایی و کشت تو از وقت درنگدرد» (قابوسنامه: ۱۷۷). «بدان و آگاه باش که مردم بی‌هنر مادام بی‌سود باشند، چون مغیلان که تن دارد و سایه ندارد. نه خود را سود کند و نه غیر خود را و مردم به سبب و اصل اگر بی‌هنر بود از روی اصل و نسب از حرمت داشتن مردم بی‌بهره نباشد و بتر آن بود کهنه گوهر دارد و نه هنر» (باب ششم).

«بدان ای پسر که حکیمان از مردمی و خرد صورت ساختند به الفاظ به جد که آن صورت تن و جان و حواس و معانی بود. چون مردی تن آن صورت جوانمردی بود و جاننش راستی است و جوانیش دانش و معانیش صفات صورت را بخشیدند بر خلق، گروهی را تن رسید و دیگر را هیچ نه و گروهی را تن و جان رسید و گروهی را تن و جان و جوان و معانی» (همان: ۱۸۱). «بدان که تمامترین جوانمردی آن است که چیز خویشتن را از آن خویشتن دانی و چیز دیگران را از آن دیگران و طمع از چیز خلق ببری و اگر تو را چیزی باشد خلق را نصیب کنی و چیز مردمان را طمع نداری و آنچه تو ننهادی باشی برنگیری و اگر به جای خلق نیکی نتوانی کرد، باری بدی از خلق دور دار که بزرگترین و مردمترین جوانمردی این است» (همان: ۱۹۰). «اگرچه حق تلخ باشد بپایند شنید» (باب هشتم). مثالهایی از سیاستنامه: «بر پادشاه واجب است که دست قضاوت قوی دارد و حرمت و منزلت ایشان باید که به کمال باشد از بهر آنکه ایشان نایبان خلیفه‌اند و شعار او دارند» (سیاستنامه: ۵۶). «واجب است بر پادشاه از احوال رعیت و لشکر و دور و نزدیک خویش پرسیدن و اندک و بسیار آنچه رود به دانستن» (همان: ۷۹). «بپایند دانست که اگر کسی بر مسلمانی که درمانده باشد ببخشد و او را دست گیرد از خدای تعالی چه منزلت و ثواب یابد، چون پادشاه خداترس و عاقبت‌اندیش باشد به همه حال عادل تواند بود» (همان: ۱۸۸). «بپایند دانست که قضا پادشاه را میباید کردن به تن خویش و سخن خصمان به گوش خویش شنیدن» (همان: ۵۶). «تا دانسته باشی که پادشاهان همیشه در حق ضعفا اندیشه داشته‌اند و در کار گماشتگان و مقطعان و غلامان احتیاط کرده‌اند از بهر نیک‌نامی این جهان و رستگاری آن جهان» (همان: صص ۵۲-۵۱). «اگر جز این کند [مجرم دوباره خطا کند] از پایگاه و چشم ما بیفتد و آن گاه آن کرده او بود نه آن ما» (همان: ۱۳۸).

مثالهایی از نصیحةالملوک: غزالی با استفاده از افعال در وجوه امر و نهی و التزامی در نصیحةالملوک، مخاطب را با لحنی قاطع به پذیرش ذهنیاتش ترغیب کرده است: «در خبر است که پیغامبر (ص) امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه را بگفت یا علی روی به من کن و دل فارغ دار. بخور و ببخش و گرد من و سخت دار. علی گفت: یا رسول الله! معنی این سخنان چه بود؟ گفت یا علی! بخور خشم را و بپوش عیب برادر خویش را و ببخش گناه ستمکار را و گرد کن مر گور تنگ و تاریک را و سخت دار دین اسلام را» (نصیحةالملوک، ۱۲۶). از افعال تأکیدی دیگری که

بویژه در باب نخست نصیحة‌الملوک بسیار به کار رفته است فعل امر «بدان» است. این فعل امر اگرچه در برخی از متون دیگر نیز با بار معنایی هشدار دیده میشود، در نصیحة‌الملوک بصراحت انتقال مفاهیم و ارزشهای اخلاقی مورد اعتقاد نویسندگان بر عهده گرفته و خواننده را به نوعی عاقبت‌اندیشی و سعادت‌ورزی فرامیخواند.

«بدان ای سلطان عالم که دنیا قرارگاه و آدمی در دنیا بر صورت مسافری که رحم مادر اول منزل اوست و لحد آخر منزل اوست» (همان: ۳۲). «بدان ای ملک هرچه در دل باشد از دانش و اعتقاد بیخ ایمان است و هرچه بر هفت اندام رود از طاعت و عدل شاخ ایمان است» (همان: ۱۷). «بدان که آنکه میان تو و حق تعالی است عفو بدان نزدیکتر، اما آنکه به مظالم خلق تعلق دارد در قیامت به هیچ حال فرو نگذارند» (همان: ۱۸).

«مردم اگر عالم بود، چون او را خرد نبود، جاه و مرتبتش نبود» (همان: ۱۳۴). «واجب بود بر سلطان که چون رعیت وی بیچاره شوند و به سختی درمانند، ایشان را فریاد رسد خاصه آن وقت که قحط باشد و اندرمانند از معیشت خویش، پادشاه باید که ایشان را طعام دهد و از خزانه یاری دهد به مال و نگذارد که حشم بر رعیت ستم کنند» (همان: ۹۱).

مثالهایی از دستورالملوک: «و بدان که سخاوت و مروت از اصل حرمت و بزرگواری است و اصل در سخاوت و مروت خاندان رسول الله است و هیچکس را از بنی آدم بر ایشان سبقت نیست، چنانکه امیرالمؤمنین علی گفت - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - «تَرَكْتُ الدُّنْيَا بِأَهْلِهَا» تا در مروت در عرب سبقت گرفت و هر که بدین سنت رود از زمره ایشان بود».

«بدان که عقل حاکم راستی است و راستگوست و او را با هیچکس پیوند نیست». «پس واجب بود بر امیر و وزیر که حقوق سران سپاه و یلان لشکرگاه و بیچارگان حشم و درماندگان خدمت فرو نگرند و خیل و حشم مملکت و رعیت را برای صایب در صوب صواب بدارند تا مملکت با نظام بود و صاحب‌دولت پدram شود». «بر عالمیان واجب است که پادشاهان را طاعت دارند و قدم از فرمان ایشان بیرون نهند که پادشاهان پاسبانان دین و دنیااند». «مبادا که مروت و مکرمات صاحب دولت از حد و غایت بگذرد که آنگاه خدمتکار از او بی‌نیاز گردد که زیان آن بسیار بود و تدارک آن دشوار». «مبادا که پادشاه به پراکندن نعمت و پراکندن رعیت رضا دهد و میان مسلمانان رسمهای ناپسندیده نهد که بدترین و بازپس‌ترین مردمان او بود». «نشاید که جهاندار بزرگ‌منش و گردنکش بود و بدکیش و به خلاف شرایط و نقیض مروت کاری کند. چه بزرگان گفته‌اند که هرچه پذیرفته است، نبود نشاید که صاحب دولت بدان موسوم شود».

کاربرد قید

کاربرد قید در قابوسنامه: «پس باید که از حال لشکر و رعیت نیک آگاه باشی و از حال مملکت خویش بیخبر نباشی، خاصه از حال وزیر خود و باید که وزیر تو آب بخورد تو بدانی که خان و مانی خود بدو سپرده‌ای. اگر از وی غافل باشی، از خان و مان خود غافل بوده باشی، نه کار و حال وزیر خویش و با پادشاهان عالم که همسران تو باشند اگر دوستی کنی نیم‌دوست مباش و اگر دشمنی کنی، دشمن ظاهر باش» (قابوسنامه: ۱۷۵). «ای پسر باید که مردم سخندان و سخنگوی بود و از بدان سخن نگاه دارد، اما تو ای پسر سخن راست گوی و دروغگوی مباش و خویشتن به راست گفتن معروف کن» (قابوسنامه، باب هفتم).

کاربرد قید در سیاستنامه: «عمال را که عملی دهند ایشان را وصیت کردن باید با خلق خدای عزوجل نیکو روند و جز مال حق نستانند و آن نیز به مدارا و به مجامعت طلب کنند» (سیاستنامه، ص ۲۳). «مقطعان که اقطاع دارند

باید که بدانند که ایشان را بر رعایا جز آن نیست از فرمان که مال حق که بدیشان حواله کرده‌اند از ایشان بستانند به وجهی نیکو و چون آن بستند به تن و مال و زن و فرزند ایمن باشند» (همان، ص ۳۵). «باید که پس از این با خلق خدای عزوجل نیکو روید و رعایا را سبکبار دارید و مر ضعیفان را میازارید و دانایان را حرمت دارید و با نیکان صحبت کنید و از بدان بهره‌یزید و خویشکاران را میازارید» (همان، ص ۳۷). «باید که همیشه به اطراف جاسوسان روند بر سبیل بازرگانان و سیاحان و صوفیان و داروفروشان و درویشان و از هر چه میشوند خبر می‌آرند تا از هیچگونه احوال پوشیده نماند و اگر چیزی حادث شود به وقت خویش تدارک کرده آید» (همان، ص ۹۴). «باید که همیشه بیست دست سلاح خاص مرصع و غیر آن ساخته باشند و در خزانه نهاده تا به هر وقتی که رسولان رسند از اطراف جهان بیست غلام با لباس نیکو آن سلاح بردارند و گرد تخت بایستند» (همان، ص ۱۱۹). «شتاب‌زده همیشه اندر سرزنش خویش باشد و هر زمان توبه میکند و عذر می‌خواهد و ملامت می‌شود و غرامت میکشد» (همان، ص ۱۷۱). «عادل همیشه بخشاینده بود و چون پادشاه چنین باشد گماشتگان و لشکر وی همچنین شوند و سیرت او گیرند» (همان، ص ۱۸۸).

کاربرد قید در نصیحةالملوک: غزالی در نصیحةالملوک ضرورت التزام به اندیشه‌های مورد اعتقاد خود را، که برای مخاطبان غیر قابل اجتناب میداند، با بهره‌گیری از قیدها و افعال تأکیدی بیان میکند؛ کاربرد صورتهایی نظیر «باید دانستن، نباید داشتن، واجب است». بسامد افعال «باید و شاید» در توصیه‌های اخلاقی نویسنده، ضمن نشان دادن اهمیت و فضیلت ارزشهای اخلاقی نوعی ویژگی سبکی است. زبان اخلاق از این اصطلاحات که ناظر به تکلیف و وظیفه آنانند بطور طبیعی بهره میبرد. غزالی با استفاده از اصطلاحات یادشده در فضایی اخلاقی که ایجاد میکند داوریهایی تجویزی دارد:

«مرد باید که با حمیت بود و رشکین بود... و نشاید که زنان به مردان نامحرم نگرند» (نصیحةالملوک: ۱۴۷). «پس باید که صاحب ولایت این حکایتها پیش چشم خویش دارد و این پندها که دیگران را داده‌اند، بپذیرد» (همان: ۴۹). «اگر کس حکمت گوید باید که بشنوی، اگرچه آن کس حکیم نباشد» (همان: ۱۲). «واجب است بر مردان حق زنان و پوشیدگان خود نگاه داشتن از روی ترحم و احسان و مدارا» (همان: ۱۴۹). «پس بایاد دانستن که آبادانی و ویرانی جهان از پادشاهان است که اگر پادشاه عادل بود، جهان آبادان بود و رعیت ایمن بود» (همان: ۱۴۵). غزالی معتقد است که «بایدها و نبایدها» در محدوده دین تعریف و توجیه میشوند.

کاربرد قید در دستورالملوک: «خواجه ابوعلی گوید ندیم باید که حکایات خوب و ابیات خوش و اخلاق پیشینگان و سیر گذشتگان یاد دارد و در مجلس پادشاه [سخن از داد و عدل گوید و از سخاوت و شفاعت و تهدید سخن راند و خویشتن را در مجلس پادشاه] به خرد، خویشتنداری و کیاست و بزرگواری معروف گرداند و از حرکات و اشارات پادشاه بر عقیده و عزیمت او دلیلی گیرد. اگر گستاخ باشد و حقیقت عزیمت او بشناسد به وجه خوبر و روی نکوتر با پادشاه بگوید و رضای پادشاه اندر آنچه بگوید بجوید و آن جز به عقلی کامل و عملی شامل و خاطر راست و گمان نیکو نتواند. باید که شاگردان خود را کارفرمایی و شریکان را در معاتبت رنج نمایی و اعتقاد بر شریک دانا کنی و خود را در رنج مردمان نادان نیفکنی، چه بزرگان گفته‌اند که دزد دانا به از معتمد نادان و سود اندک در روز به از بسیاری در سال و پادشاه نامهربان به از انباز نادان و چنان باید که در تجارت سیم زیادت ندهی و کم نستانی و آنچه دادنی بود نخست بنویسی پس بسنجی و آنچه ستودنی بود نخست بستانی. پس بر جریده افکنی و با مهتران در آنچه ببند به خریدن سخت‌سری نکنی و سود بی رسم نجویی که خرد انگارش بزرگ زیان بود و باشد که مایه در سر آن شود و چنان باید که در نشست و خاست و دادوستد با بزرگان به ادب و به حرمت باشی و اندازه خود

در مجلس ایشان بشناسی و خود را از تقرب ایشان به غرور ندهی». «و نشاید که طعام به شره و شهوت خورد تا آنچه در دهان دارد به معده برسد، دست به دیگری نبرد تا آتش شره نمیرد چنان باید که یکی به معده رسد و دیگری در دهان و یکی در دست و چشم بر دیگری افکنده باشد. نشاید که در خانه تنگ و تاریک رقص کند و برجهد و نشاید که در خانه ظالمان رود و طعام خورد و سماع کند که در این مواضع اوقات شوریده بود و نشاید که صوفی را با سلطان و سلطانیان هیچ کار بود. الحقُّ والحقُّ ضِدَّانِ وَالضِدَّانِ لَا يَجْتَمِعَانِ. اول بیندیشد پس بنویسد تا قول و فعل او قضای سرش نگردد و گفته و نوشته بر وی حجت نشود.

تکرار و ترادف

بررسی متن قابوسنامه، سیاستنامه، نصیحةالملوک و دستورالملوک نشان میدهد که مؤلفان این آثار بر اساس آنچه در یک بخش مورد بحث است، با به‌کارگیری تکرار و ترادف ضمن تأکید بر واژه‌های کلیدی به اقناع و اثرگذاری بیشتر مفاهیم ذهنی خود پرداخته‌اند. در این شیوه افعال، صفات و اسامی با هدفی خاص در متن تکرار میشوند. به عبارت دیگر در این پندنامه‌ها واژه‌هایی که بار ایدئولوژیک متن را به دوش میکشند، تکرار میشوند یا در کنار مترادفات و هم‌خانواده‌هایشان به کار گرفته میشوند. فتوحی این نوع واژه‌ها را که به نظام اعتقادی تعلق دارند واژه‌های «غنی‌شده» نامیده است (فتوحی، ۱۳۹۰: ۳۵۶-۳۵۵). از ویژگیهای مشترک پندنامه‌ها وجود تکرار و ترادف در اغلب پاراگرافهای آنهاست. نمونه‌هایی از آن چنین است:

تکرار و ترادف در قابوسنامه: «بدان ای پسر که مردم بیهنر دائم بی سود بود؛ چون مغیلان که تن دارد و سایه ندارد؛ نه خود را سود کند و نه غیر را و مردم اصیل و نسیب اگر چه بیهنر باشد از روی اصل و نسب از حرمت داشتن مردم بیبهره نباشد؛ بتر آن باشد که نه گهر دارد و نه هنر اما جهد باید کرد تا اگر چه اصلی و گهری باشی، تن گهر باشی که گوهر تن از گوهر اصل بهتر است؛ چنانکه گفته‌اند الشرف بالعقل و الادب لا بالاصل و النسب. یعنی بزرگی خرد و دانش راست نه گهر و تخمه را و بدان نام که مادر و پدر نهد، همداستان میباش که آن نام نشانی باشد؛ نام آن باشد که تو به هنر بر خویشتن نهی تا از نام جعفر و زید و عمرو و عثمان و علی به استاد و فاضل و حکیم اوفتی که اگر مردم را با گوهر اصل گوهر هنر نباشد، صحبت هیچکس را نشاید و هر که را در وی این دو گوهر یابی؛ چنگ در وی زن و از دست مگذار که وی همه را به کار آرد».

تکرار: مردم (۴ بار)، هنر (۵ بار)، اصل (۳ بار)، گوهر (۹ بار).

ترادف: اصیل و نسیب، اصل و نسب، اصلی و گهری، گوهر و اصل، اصل و گوهر.

کاربرد ترادف و تکرار در سیاستنامه: «مقطعان که اقطاع دارند باید که بدانند که ایشان را بر رعایا جز آن فرمان نیست که مال حق که بدیشان حواله کرده‌اند از ایشان بستانند به وجهی نیکو و چون آن بستند رعایا به تن و مال و فرزندان و اسباب و ضیاع از ایشان ایمن بمانند و مقطعان را بر ایشان سبیلی نبود و رعایا اگر خواهند که به درگاه آیند و حال خویش باز نمایند ایشان را از آن باز ندارند و هر مقطع که جز این کند، دستش کوتاه کنند و اقطاع او بازستانند و با او عتاب فرمایند تا دیگران عبرت گیرند و در جمله احوال ایشان را ببايد دانستن که ملک و رعیت همه سلطان راست و مقطعان و والیان [با رعیت] چون شهنشاه بر سر ایشان با رعیت همچنان باشند که پادشاه با دیگران [باشد] تا رعایا خوشنود [باشند] و [ارعایا] از عقوبت و عذاب آخرت ایمن باشند».

تکرار: مقطعان، رعایا، مال، مقطع، رعیت

ترادف: اقطاع و ضیاع، مقطعان و والیان

«چون روزی چند برآمد، همه بر سر کار خویش باز شدند و [همه] همان بیدادی و درازدستی پیش گرفتند و [همه] نوشروان را به چشم کودکی نگاه می‌کردند و هر گردنکشی چنان همی‌پنداشت که نوشروان را او بر تخت پادشاهی نشاند است. اگر خواهد او را پادشاه دارد و اگر خواهد ندارد و نوشروان خاموش تن همی‌زد و با ایشان به مدارا روزگار همی‌گذرانید تا بر این حدیث پنج سال بگذشت، مگر سپاه‌سالاری که از او توانگرتر و بانعمتر نبود و نوشروان او را والی آذربایجان کرده بود و در همه مملکت امیری از او بزرگتر نبود و هیچکس را آن عدت و آلت و خیل و تحمل نبود که او را. آرزو چنان افتاد که در آن شهر که او نشستنی باغی و نشستگاهی سازد و در آن بقعت پاره زمینی از آن پیرزنی بود بدان مقدار که دخل آن هر سال ندانی بودی که حصه پادشاهی بدادی و برزبگر نصیب خویش برداشتی و چندان بماندی که پیرزن را سال تا سال چهار تا نان رسیدی. [پیرزن] نانی به نانخورش بدادی و [پیرزن] نانی به روغن چراغ و [پیرزن] نانی به چاشت بخوردی و نانی به شب و جامه او مردمان به ترحم کردند و [پیرزن] هرگز از خانه بیرون نیامدی و [پیرزن] در مشقت و نیاز روز میگذاشتی مگر این سپاهسالار را آن پاره زمین درخور بود که در جمله باغ و سرای گیرد. [سپاهسالار] کس بدان پیرزن فرستاد که [تو] این پاره زمین بفروش که [این پاره زمین] مرا درخور است. گنده‌پیر گفت [من این پاره زمین] نفروشم که مرا [این پاره زمین] درخورتر است، مرا در همه جهان آنقدر زمین است که قوت من از آنجا است و کس قوت خود نفروشد. گفت من بهای دهم یا [من] عوض آن [پاره زمین] زمینی بدهم که همچندان دخل و برش بود. گنده‌پیر گفت آن زمین من حلال است [آن زمین من] از پدر و مادر به میراث دارم و [آن زمین من] آخورش نزدیک است و همسایگان موافقند و همسایگان] روی مرا آزرده دارند و آن زمین که تو مرا دهی، این چندین معنی در او نباشد. اگر [تو] دست از این بداری تو را بهتر [باشد]. سپاهسالار سخن پیرزن نشنید و [سپاهسالار] به ظلم و زور زمین از او بگرفت و [سپاهسالار] دیوار باغ بکرد. گنده‌پیر درماند و [گنده‌پیر] کارش به ضرورت رسید. بدان راضی شد که [سپاهسالار] بهای زمین [بدهد] یا عوض بدهد. [گنده‌پیر] خود را پیش او افکند و [گنده‌پیر] گفت یا [تو] بها بده یا [تو] عوض [بده]. والی در او ننگریست و [والی] او را به هیچ نداشت. گنده‌پیر نومید از پیش او بیرون آمد و نیز او را در سرای نگذاشتند و هرگاه که این سپاهسالار برنشست و [سپاهسالار] به تماشا و شکار شدی، گنده‌پیر بر سر راه او نشست؛ چون او فراز رسیدی، [گنده‌پیر] بانگ برداشتی و [گنده‌پیر] بهای زمین خواستی، [سپاهسالار] جواب ندادی و [سپاهسالار] از دور گذشتی و [گنده‌پیر] اگر با خاصگیان و ندیمان و حاجبانش گفتی، [ندیمان و حاجبان] گفتندی آری [اما] بگویم و هیچکس با او نگفتی. بر این حدیث دو سال برآمد. گنده‌پیر سخت بماند و [گنده‌پیر] هیچ انصاف نیافت. [گنده‌پیر] طمع از او ببرید و [گنده‌پیر] گفت [من] آهن سرد چند کوبم؟ خدای تعالی زبر هر دستی دستی آفریده است. آخر [سپاهسالار] با این همه جباری، چاکر و بنده نوشروان است. تدبیر من آن است که هر چگونه که باشد [من] رنج بر خود نهم و [من] از اینجا به مدائن روم و [من] خویشتن پیش نوشیروان افکنم و [من] حال خویش معلوم او گردانم باشد که [من] انصاف از او بیابم. پس [گنده‌پیر] با هیچکس از این معنی نگفت و [گنده‌پیر] ناگاه برخاست و [گنده‌پیر] به رنج و دشواری از آذربایجان به مدائن شد و چون [گنده‌پیر] در و درگاه نوشیروان بدید [گنده‌پیر] با خود گفت مرا نگذارند که [من] در این سرا شوم»

ترادف: بیدادی و درازدستی، توانگر و بانعمت، والی و امیر، عدت و آلت، حصه و نصیب، ظلم و زور، خاصگیان و ندیمان و حاجبان، چاکر و بنده، رنج و دشواری.

تکرار: بیدادی، نوشروان، گردنکشی، تخت، پادشاهی، پادشاه، سپاهسالار، والی، آذربایجان، مملکت، امیر، باغ، پاره زمین، پیرزن، نان، باغ، پیرزن، گنده‌پیر، زمین، مدائن.

کاربرد ترادف و تکرار در نصیحةالملوک: کاربرد مترادفاتی از قبیل معطر، خوشبو، جور و ستم، داد و عدل، متعجب و متحیر در نصیحةالملوک فراوان دیده میشود. علاوه بر این ساختار جمله در نصیحةالملوک بگونه‌ای است که میتوان پنداشت تکرار افعال و صفات به شکلی منطقی و منسجم و سلسله‌وار هدفی مشخص را دنبال میکند. این نظم منطقی که مبتنی بر تکرار است انگیزه باورپذیری القائات نویسنده را شکل میدهد:

«پرهیز کردن پادشاه را معنی راستی است که اندر همه کارها راستی کند و بفرماید به قول و فعل تا همه حشم و رعیت از راستی وی راست شوند و دل با خدای تعالی راست دارند» (نصیحةالملوک: ۹۷).

در جمله بالا تکرار کلمات «راستی و راست» ارزش و اعتبار این فضیلت اخلاقی را که سخت مورد اعتقاد نویسنده است نشان میدهد.

در سطور زیر اهمیت پرهیز از ظلم و دوری از این مفسده با تکرار چندباره این واژه نشان داده شده است:

«قناعت نکند که خود از ظلم دست بدارد ولیکن غلامان و چاکران و گماشتگان و نایبان خود را مهذب دارد و به ظلم ایشان رضا ندهد که او را از ظلم ایشان بپرسند و ایشان را از ظلم وی بپرسند» (همان: ۲۵). «چندانکه بتوانی صدقات بده و این یک روز از هفته جمعه در کار خدای کن تا خدای باقی هفته در کار تو کند». «آنک رضای هیچکس طلب نکند که برخلاف شرع خشنود خواهد شد که ناخشنودی وی زیان ندارد. عمر رضی الله عنه میگوید هر روز که بر خیزم، یک نیم خلق از من ناخشنود باشند. پس هر دو خصم را که نزد من آیند خشنود نتوان کرد و سخت جاهل کسی باشد که برای رضای خلق رضای حق بگذارد... از رسول خدا شنیدم که فرمود که هر کس خشنودی خدای تعالی خواهد به ناخشنودی خلق، حق تعالی از وی خشنود شود و خلق را از وی خشنود کند و هر که خشنودی خلق جوید در ناخشنودی خدای تعالی، از وی ناخشنود باشد و خلق از وی ناخشنود کند» (همانجا).

کاربرد ترادف و تکرار در دستورالملوک: «و اگر کسی به کژی برآمده باشد، گرد راست کردن او مگرد که نتوانی؛ چه درختی که کژ برآمده باشد و شاخ زده به کژی و بالا گرفته جز به بریدن و تراشیدن راست نگردد و چنانکه به سخن خوب بخل نکنی اگر طاقت بود برای مال هم بخل مکن که مردم فریفته مال زودتر شود زانکه فریفته سخن؛ و از جای تهمت زده پرهیز کن و از یار بداندیش و بدآموز بگریز و به خویشتن در غلط مشو. خود را جایی نه که اگرت بجویند همانها یابند تا شرمسار نگردی و خود را از آنجا طلب که نهاده باشی تا بازیابی و به غم مردمان شادی مکن تا مردمان نیز به غم تو شادی نکنند. داد ده تا داد یابی، خوب گوی تا خوب شنوی».

تکرار: کژی، راست، سخن، بخل، مال، فریفته، مردمان، غم، شادی، داد، خوب.

ترادف: بریدن و تراشیدن.

«چون در خویشتن هنری بینی که در امثال خویش نبینی، همیشه خود را فزونتر از ایشان دانی و مردمان نیز تو را فزونتر دانند از همسران تو به قدر فضل و هنر تو و چون مرد عاقل ببند که وی را فزونی نهادند بر همسران وی به فضلی و هنری، جهد کند تا فاضلتر و بهره‌مندتر شود و هر آنگاه که مردم چنین کند پس درنپاید تا بزرگوارتر هر کسی شود و دانش جستن برتری جستن باشد بر همسران و مانندان خویش و دست باز داشتن از فضل و هنر نشان خرسندی بود بر فرومایگان و آموختن هنر و تن را مالیده داشتن از کاهلی سخت سودمند است که گفته آید کاهلی فساد تن بود».

تکرار: هنر، افزونتر، همسران، فزونی، فضل، فاضلتر، مردم، دانش، کاهلی.

ترادف: فضل و هنر، همسران و مانندان.

چون شغل‌پیش آید هرچند تو را کفاف گزاردن آن باشد، پسند رأی خویش میباش که مرد پسند رأی خویش همیشه پشیمان بود و از مشورت کردن با پیران عار مدار و با عاقلان و دوستان مشفق مشورت کن که با حکمت و نبوت و تأیید محمد مصطفی صلی‌الله علیه و سلم از پس آنکه آموزگار وی و سازنده کار وی خدای عزوجل بود، هم بدان رضا نداد و گفت سبحانه‌وتعالی و شاورهم فی الامر. با پسندیدگان و یاران خویش مشورت کن، تدبیر بر شما و نصرت بر من که خدایم، چه یک چشم آن نتوان دید که دو چشم بیند و یک دست آن نتواند برداشت که دو دست بردارد. نبینی که چون طبیبی بیمار بود و بیماری بر وی دشوار بود اعتماد بر معالجت خود نکند، طبیبی دیگر آرد و به استطلاع رأی او مداوای خویش کند و اگرچه سخت دانا طبیبی باشد و اگر هم جنسی از آن تو را شغلی اوفتد، ناچار از بهر او بکوش، رنج تن و مال دریغ مدار اگرچه دشمن و حاسد تو باشد که اگر وی بدان اندر بداند، فریاد رسیدن تو او را از آن محنت بیش بود و باشد که آن دشمنی دوستی گردد و مردمان سخندان و سخنگوی که به سلام تو آیند ایشان را حرمت دار و ایشان را احسان کن که تا بر سلام تو حریصتر باشند. ناکست‌ترین کس آن بود که بر وی سلام نکنند و اگرچه با دانشی تمام باشی با مردمان سخنگوی قدم میباش که مردم دانا قدم نه نیکو باشد که مردم اگرچه حکیم بود چون قدم بود، حکمت وی به حکمت نماند و سخن وی رونقی ندارد؛ پس شرط سخن گفتن بدان که چون است و چیست (همان: ۲۷-۴۰).

ترادف: مشورت و تدبیر، معالجت و مداوا، دشمن و حاسد، رنج و محنت، سخندان و سخنگوی.
تکرار: مشورت، رأی، چشم، دست، طبیب، بیمار، معالجت، مردمان، سلام، کس، سخنگوی، قدم، مردم، حکمت، سخن.

تکرار و ترادف در نصیحةالملوک: «مثال کسی که در دنیا آید چون مثال کسی است که مهمان شود به نزدیک میزبانی که عادت وی آن بود که همیشه سرای آراسته دارد برای میهمان و ایشان را میخواند گروه را پس طبقی گوهر و زر پیش ایشان مینهد و مجمره سیمین با عود و بخور تا معطر میشود و طبق و مجمره میگذارد تا دیگر قوم دررسند. پس هر که رسم میزبان داند و عاقل بود، عود و بخور بر آتش نهد و خوشبوی شود و مجمره به دلخوشی بگذارد و شکر گوید و برود و کسی که ابله و نادان باشد پندارد که این طبق و مجمره به وی میدهند تا با خویشتن ببرد و چون به وقت رفتن از وی بازستانند رنجور و دل‌تنگ شود و فریاد درگیرد» (نصیحةالملوک: ۳۰).
تکرار و ترادف در دستورالملوک: «به وجه شفقت و دل‌نمودگی گوید که رافع و اسماعیل عهد و میثاق بستند. هنرور آن بود که از شداید بر حذر باشد و با دوست و دشمن آسیب نزند و هیچ آفریده را از خود ریمده ندارد. بزرجمهر گوید که بقای دولت به مروّت پیوسته است و بقای مملکت بر رعیت است و بقای رعیت بر رعایت است و بقای رعایت به حشمت است و بقای حشمت به خیل و حشم است و بقای خیل و حشم به تربیت و تقویت است و تربیت و تقویت از مکرمت و نعمت مستغنی نیست و خردمند آن است که دولت به رؤیت و مملکت به رعیت و رعیت به رعایت و رعایت به حشمت و حشمت به خشم و خشم به تقویت و تقویت به مکرمت و مکرمت به رای و رؤیت نگاه دارد که مال اگرچه بسیار شود برابر تندرستی نبود. فضل ربیع گوید روزی در مجلس هارون بودم و اخلاق گذشتگان بدو مینمودم. در این میان هارون سر برآورد و روی سوی من کرد و گفت ای فضل، الإمامة وُلُو عَلَى الْجَارَةِ. من از این سخن در تفکر شدم و زبان استفسار بگشادم و گفتم هیچ سخن امیرالمؤمنین از حکمتی و حقیقتی خالی نیست و حکمت و حقیقت این سخن چیست؟ هارون گفت چون خلافت به من رسید یحیی نزدیک من آمد و گفت زندگانی امیرالمؤمنین دراز باد! مرا بر تو حقی است و تو را از حقیقت آن حق خبر نیست. من گفتم آن حق چیست و آن حقیقت کدام است؟ گفت روزی در شاهراهی میرفتی، من بر تو دعا کردم. حق من

بر تو است. من گفتم راست گفתי این حق بزرگ است سخنی که داری بگوی و مرادی که داری بجوی». «بزرجمهر گوید سختترین کارها راز نگاه داشتن است و بزرگان گفته‌اند که راز نگاه داشتن جان و تن کاستن است و بوعلی گوید که سر پادشاه هم و غم است و هم و غم تیمار ای [بر نفس است و راز بازگفتن سرور و راحت است و سرور و راحت استقامت و راحت و صحت است اللهم مَرَضُ النَّفْسِ وَالسُّرُورُ صِحَّتُهَا. «امیرالمؤمنین علی - عَلَيْهِ السَّلَام - گوید خدای - تعالی - شش گروه مردم را دشمن دارد و شش گروه را دشمنتر. اول رعیت بی عاقبت را دشمن دارد و سلطان بی عاقبت را دشمنتر دارد. دیگر عام دروغ‌زن را دشمن دارد و وزیر دروغ‌زن را دشمنتر و سه دیگر مرد سبکسار را دشمن دارد و حاکم سبکسار را دشمنتر و چهارم توانگر معجب را دشمن دارد و درویش معجب را دشمنتر و در این میان خراسانی در رسید و گفت اَصْلَحَ اللَّهُ شَأْنَهُ مرا بر تو [دو] حق است یکی حق [نعمت و یکی حق خدمت. عبدالله گفت حق] خدمت کدام است و حق نعمت کدام؟ خراسانی گفت فلان روز از در خانه من بگذشتی و من بر در خانه آب زدم تا غبار مرکب بر تو ننشیند و چون از اسب فرود آمدی بازوی تو بگرفتم تا رخ بر من بود. آن حق نعمت است و این حق خدمت. اسدبن عبدالله گفت نشان راست است و تو را بر ما این دو حق است. سخنی داری بگوی و مرادی که خواهی بجوی». «شروط دیگر اعتقاد است و هیچ کار [بی] عزیمت درست نیست و بزرگان گفته‌اند که کارها بر وفق نیت، موجب عزیمت رود و هر که را نیت و اعتقاد راست بود کارش بر بیداد رود؛ چه راستی در عقیدت و دوستی در معاملات مهمترین کارهاست. مر پادشاه را از بهر آنک نیک و بد نیت هر کس بدان کس مختص بود و از وی به دیگری تعدی نکند فاما اثر و نیت پادشاه تباه شود و عزیمتش با رعیت بد گردد و عالم روی به خرابی نهد و خلل در مملکت راه یابد، باشد که به زوال و وبال کشد و سرانجام آن وخیم بود و بوزجمهر گوید روزگار بر حسب نیت پادشاه گردد حال بر رعیت نگردد».

تضاد / پارادوکس «سطح تناقضی کلام»

استفاده از تقابل واژه‌ها در پندنامه‌ها از دیگر شیوه‌های برجسته‌سازی کلامی است که به تسریع انتقال مفاهیم مورد نظر نویسنده کمک میکند. به عبارت دیگر کاربرد واژه‌ها و عبارات متضاد با تعمیق تفکر بر روی مفهومی خاص در خدمت اهداف تعلیمی نویسنده قرار میگیرد و به نوعی شناخت منجر میشود. کاربرد تضاد در قابوسنامه: «چو دانست که هستی به نیستی، کون به که فساد، زیادت به که نقصان، خوب به که زشت». «از هر که فره بشوی، نذار گشتن هم از وی بود». تضاد در نصیحةالملوک: «بدان ای ملک که تو آفریده‌ای و تو را آفریدگاری هست که ... هستی او را اول نیست و همیشه باشد که بودنی وی را آخر نیست و هستی وی در ازل و ابد واجب است که نیستی را به وی راه نیست و هستی وی به خود است که وی را به هیچ سبب نیاز نیست و هیچ چیز از وی بی نیاز نیست» (نصیحةالملوک: ۳). «ملکی را که ملک از او رفته بود پرسیدند که چرا دولت از تو روی برگردانید؟ گفت: غره شدن من به دولت و نیروی خویش ... و آهستگی و درنگ در وقت آنکه شتاب باید کردن و روا ناکردن حاجت مردمان» (همان: ۸۹). «بزرجمهر را پرسیدند که کدام عز است با ذل پیوسته؟ گفت آن عز با خدمت سلطان است و عز با حرص و عز با سفه».

در نصیحةالملوک غزالی جز آنکه از تقابل و تناقض واژه‌ها و عبارات برای برجسته‌سازی مفاهیم استفاده شده است، در مواردی دیده میشود که صفتی خاص در آن واحد برای گروهی فضیلت و برای گروهی دیگر رذیلتی اخلاقی شمرده شده است:

«زنی بخرد را پرسیدند که هنر زنان چیست؟ گفت آهوی مردان چیست؟ گفتند بخیلی و بددلی گفت این هر دو هنر زنان است» (همان: ۱۴۴).

تضاد در دستورالملوک: «صاحب‌دولت آرمیده و رمیده باید. آرمیده بر عدل و رمیده از جور. خراسانی گفت مرا اندر آن عمل دو رفق است یکی زر و سیم و دیگر امر و نهی. زر و سیم از خزانه خبر نشود؛ اما امر و نهی به هیچ چیز خبر نشود و مرا این عمل از امر و نهی میباید نه از بهر زر و سیم و چون بدین شرایط قیام کند و از علایق مجرد شود و آزاد درآید و آزاد بیرون شود فقر و غنا، هست و نیست، پیر و مرید، اندوه و شادی و موت و حیات، قرب و بُعد، فرار و قرار، جمع و تفرقه، وصال و فصل، ردّ و قبول، تشبیه و تعلیل دامن او نگیرد و صید هیچ حالت نگیرد. پس درجه مرید را در ابتدای روش خویش این حالات و نادرات متفرق پیش می‌آید، چون قبض و بسط آسانی و دشواری و رد و قبول مختلف رنگ و بی‌رنگی و اندر آن مستغرق شود و پیوسته منتظر و گرفتار سخنی بود که در معنی وصال و فراق، قرب و بعد، خوف و رجا، سخت و رضا، شادی و اندوه بود آن به واجبی سماع کند.

سیاقه‌الاعداد

در این روش نویسنده تعدادی معین از اشیاء را برمی‌شمرد و برای همان تعداد اوصاف و خواص مناسبت یاد میکند. سیاقه‌الاعداد در قابوسنامه: «پس به اجماع مشایخ تصوف سه چیز است: تجرید و تسلیم و تصدیق؛ چون نظر یکی داری از آفت جدا باشی و از همگی خود بی منع باشی، عین طریقت تو آن است، پس درویش که تسلیم به کار دارد در حق خویش با هیچ برادر مکاشفت نکند مگر در حق برادر با خود و رشک او مادام باید که بر آن بود که چرا برادر من از من بهتر نیست و منی از سر بیرون کند و صاحب غرض نباشد و غرض جانب خود بگذارد و نظر تجرید و تصدیق کند و به چشم دوگانگی در هیچکس ننگرد» (قابوسنامه: ۱۸۵). «چهار چیز است که چون به مردم رسد صورت روی تغییر کند: یکی نشاط ناگهان، یک غم مفاجا، یکی خشم و یکی خواب و یکی مستی» (همان، باب ۱۷). «بدان ای پسر که اگر جوانمردی ورزی، اول بدان جوانمردی چیست و از چه خیزد، پس بدان سه چیز است از صفات مردم که هیچ مردم را نیابی که بر خویشتن هم گواهی دهد که مرا این نیست، دانا و نادان و خردمند همه بدین از حق تعالی خوشنودند، اگر چه حق تعالی کم کس را داده است این سه چیز و هر که را این سه چیز باشد از جمله خاصگیان حق تعالی باشد، اول خرد، دوم راستی، سیوم مردمی. پس به حقیقت دیگری به دعوی کردن خلق هیچکس نخیزد و راستی و مردمی دعوی به دروغ نمیکند از بهر آن. هیچ جانوری نیست که این سه صفت در وی نیست ولیکن کندی آلت و تیرگی راه اصل این دو تن بیشتر خلق بسته میدارد» (همان: ۱۷۹). سیاقه‌الاعداد در نصیحةالملوک: «روز قیامت هیچ سایه و هیچ پناه نمانده باشد الا سایه و پناهگاه حق تعالی و هفت کس در این سایه باشند: یکی سلطان عادل، دوم جوانی که در عبادت خدای تعالی برآید، سوم مردی که در بازار باشد و دلش در مسجد باشد، چهارم دو مرد که با یکدیگر برای خدای تعالی دوستی کنند، پنجم مردی که چون خدای عزوجل را در خلوت یاد کند اشک از چشم او فروبارد، ششم مردی که زنی با جمال و مال وی را به خود خواند و وی گوید که از خدای تعالی میترسم، هفتم مردی که به دست راست صدقه دهد که دست چپ وی خبر ندارد» (نصیحةالملوک: ۹). «عمر رضی الله عنه پرسید از مسلمانی که چه شنیده‌ای از احوال من که آن را کارهی بودی؟ گفت: شنیدم که دو نانخورش بر خوان نهاده و دو پیراهن داری یکی برای شب و دیگری برای روز» (همان: ۲۴).

سیاقه‌الاعداد در دستورالملوک: «اوقات سر ساعات است یکی میبوید و دیگری میباید و سه دیگر مینماید و چهارمین میزاید و خردمندان از نمودن و ربودن این مستمند و هوشمند از به پویدن و پاییدن آن. اندیشمند

بزرجمهر گوید پنج چیز بر بدخویی مرد دلیل کند، یکی آنکه عطا به ناجایگاه دادن و حق به موضع نانهادن و دیگر بیهوده رفتن و سخن بی نفع گفتن و سه دیگر راز خویش با هر کسی گشادن و دشمنان را بر کیفیت حال خود اطلاع دادن و چهارم هر کسی را به خانه آوردن و بر وی اعتماد کردن و پنجم بی خیانتی خشم‌آلوده شدن و بی عذری به جای باز آمدن» (دستورالملوک). «سقراط گوید که از همه چیزها چهار چیز دشوارتر: یکی بردباری به گاه خشم و دیگر خوش‌خویی با تنگدستی، دیگر پیوستن به کسی که از تو هر دو صحبت تو غنیمت بشمرد و چهارم به قضای ایزدی - جَلَّتْ قُدْرَتُهُ - رضا دهد» (دستورالملوک). «بزرجمهر گوید پادشاه باید که از چهار چیز دور باشد و صلاح ملک خویش در آن شناسد اول آنکه خشم نگیرد و دوم آنکه دروغ نگوید و سیوم آنکه بخیلی نکند چهارم آنکه سوگند نخورد» (دستورالملوک).

عدم کاربرد موازنه و سجع

استفاده از سجع از زمان بسیار قدیم در میان اعراب بویژه قصه‌گویان، خطیبان و کاهنان وجود داشته است. آنان برای بیان واردات غیبی و مفاهیم دینی از این روش استفاده میکردند تا بدین وسیله میان سخنان خود و سخنان مردم عادی تمایز قائل شوند. «کاهنان عرب که بیشتر مردم در زمان جاهلیت به آنان در محاکات و قطع و فصل دعاوی و خصومات رجوع میکردند و دعوی داشتند که هر یک جنی در فرمان دارند مانند «حاز جهینه» و «شق» و «شطیح» و «عزی سلمه» و دیگران، همه به سجع سخن میگفتند و احکام جاری میکردند» (بهار، ۱۳۹۱، ج ۲: ص ۲۳۲). با این مقدمه بسیار کوتاه مشخص شد که سجع و سجع‌گویی، پیشینه دیرینه در ادبیات عرب دارد، اما بواسطه وجود برخی احادیث نبوی مبنی بر منع و نهی استفاده از سجع، تا قرن چهارم نثر عرب بر سادگی و روانی و عدم استفاده از سجع و موازنه استوار بود. اما «قرن چهارم هجری را در تاریخ تطور نثر عرب، باید قرن سجع نامید. با تحولی که مقدمات آن از اواخر قرن سوم در تبدیل سبک نثر عربی از مرسل و متوازن به مسجع فراهم آمده بود، در طول این قرن سجع در کلیه اقسام نثر از رسائل دیوانی و ادبی و مکاتیب اخوانی و مقامات و قصص و دیباچه‌ها و غیره راه یافت» (خطیبی، ۱۳۹۸: ۱۷۲). نویسندگان پندنامه‌های فارسی در این دوره (قرن چهارم تا ششم) بشدت از آوردن سجع در آثار خود دوری می‌جستند و نظر مساعدی به استفاده از سجع نداشتند. سجع و موازنه در قابوسنامه: کاربرد سجع در قابوسنامه انگشت‌شمار است و موارد به‌کاررفته اغلب به‌ضرورت معنا یا در ذکر اقوال بزرگان مشاهده میشود، چنانکه عنصرالمعالی نیز در این مورد آورده است «در اندرزنامه تازی سجع هنر است و خوش آید؛ لکن در اندرزنامه پارسی سجع ناخوش آید اگر نگویی بهتر باشد» (قابوسنامه، باب ۲۹). نمونه‌هایی از کاربرد سجع در قابوسنامه چنین است:

سجع مطرف: «شیخ ابوسعید ابوالخیر رحمه الله گفته است که آدم را از چهار چیز ناگزیر بود: اول نانی، دوم خلقانی، و سوم ویرانی، چهارم جانانی» (باب چهاردهم).
سجع متوازی: «همان روغن که از اعتدال سبب حیات او بود از اسراف سبب ممات او بود» (باب بیست‌ویکم).
«جهد کن تا به هر صفت که باشی بیش باشی و با جوانمردی قرین باشی تا از جهان گزین باشی» (باب چهل‌وچهارم).

سجع متوازن: «این چندین ملک به چه خصلت به دست آوری؟ [اسکندر] گفت که: به دست آوردن دشمنان به تلفط و به جمع کردن دوستان به تعهد» (باب بیست‌وهشتم).

موازنه: خدای عزوجل همه آدمیان را نکویی در چشم و ابرو آورد و ملاحظت در بینی و حلاوت در لب و دندان و طراوت در پوست روی». «تو در آن نعمت همی روی و من در ین شدت همی روم». سجع در سیاستنامه: سیاستنامه نیز از سجع تهی است و به گفته ملک‌الشعرا بهار شاید در تمام کتاب به بیش از یکی دو مورد سجع برنخوریم؛ لذا همانطور که مشاهده شد، عدم استفاده از سجع از ویژگیها و مختصه‌های پندنامه‌های آن دوره است و از طرف دیگر پیشینه سجع‌گویی در ادبیات عرب و نیز عدم پیشینه آن در ادبیات پهلوی، نزدیکی اینگونه آثار را به آثار پهلوی هرچه بیشتر نمایان می‌سازد. نثر دیباچه‌ها در قرن چهارم و پنجم بسیار ساده بود و گاهی با چند جمله به پایان میرسید؛ ولی برخی نویسندگان در دیباچه‌های خود از سجع استفاده میکردند که البته ممکن بود همه دیباچه مسجع نباشد.

سجع در نصیحةالملوک: امام محمد غزالی در نامه‌ای به یکی از دوستانش مینویسد: «از دو چیز احتراز کن یکی آنکه از تفاسیح و عبارات بسیار و اسجاع متوالی حذر کن که حق تعالی متکلفان را دشمن دارد و تکلف سجع خاصه که از یکی درگذشت، دلیل خرابی باطن و غفلت دل میکند» (نصیحةالملوک: ص ۷۴). «دور و نزدیک در شنوایی وی برابر بود و روشن و تاریک در بینایی وی برابر بود» (همان: ۷). سخن وی فرمان وی است؛ چنانکه داناست و تواناست و بینا و شنوا و گویاست. خود جهان است و از تو گریزان است (همان: ۲۷). «این آن دنیا است که شما از بهر آن با یکدیگر حسد و دشمنی ورزیدید و خونها بر ناحق ریختید و رحم قطع کردید و به وی غره شدید» (همان: ۲۸). «مثال دنیا چون راه مسافری است که اول وی مهد و آخر وی لحد است. خنک ای مرد که هرگز نه امیر بودی نه عریف» (همان: ۱۱).

موازنه: «مثال دنیا چون راه مسافری است ... در میان وی منزلی چند معدود و هر سالی چون منزلی و هر ماهی چون فرسنگی و هر روزی چون میلی و هر نفسی چون گامی» (همان: ۲۸). سجع در دستورالملوک: «اگر مرگ حق است دل نهادن بر این جهان باطل است و اگر تقدیر سابق است تدبیر ما در دنیا محال است». «خدای را در ضمن هر ساعت سرتی است و در ضمیر هر وقت حکمتی است». «نگرد تا آن بت رومی چه آرد و این زن زنگی چه زاید». «سقراط حکیم گوید که حرفت فروغ حکمت است و حکمت فروغ تجربت است». «وزیر عاقل باید، جاهل و غافل را نشاید». «اکنون مدت محنت رفت و نوبت راحت آمد». «اگرچه در صورت یار است و در حقیقت به اختیار است».

نتیجه‌گیری

در مجموع در چهار اثر مذکور، ۴۵۸ حکایت نقل شده که دستورالملوک با ۳۱۰ حکایت و قابوسنامه با ۴۹ حکایت بیشترین و کمترین سهم را به خود اختصاص داده‌اند. حکایات مربوط به دوران بعد از اسلام در هر چهار اثر با ۴۱۸ حکایت نسبت به دوران قبل از اسلام از فراوانی بیشتری برخوردارند. در پژوهش انجام‌شده، حکومت آل زیار -پیش از اسلام- با نقل چهار حکایت کمترین سهم را از آن خود کرده است. هدف این تحقیق بررسی مشابتهای زبانی پندنامه‌های قرن پنجم هجری یعنی دستورالملوک، سیاستنامه، قابوسنامه و نصیحةالملوک بود و این متون از نظر حکایت‌محوری، صورتهای نشانه‌دار، تقسیم و ایضاح، تکرار و ترادف، تضاد/ پارادوکس، سیاقه‌الاعداد و عدم استفاده از موازنه و سجع مورد مقایسه و نقد قرار گرفت. نویسندگان آثار یادشده با استفاده از برخی عناصر و ظرفیتهای زبانی مشترک به بیان اندیشه‌های تعلیمی خود پرداخته‌اند. به عبارت دیگر از آنجا که «ساختارها و رخدادهای کلامی اساساً ماهیتی گفتمانی و ایدئولوژیک دارند»، میتوانند در موضوعات مختلف مبتنی نگرش مؤلف در متون

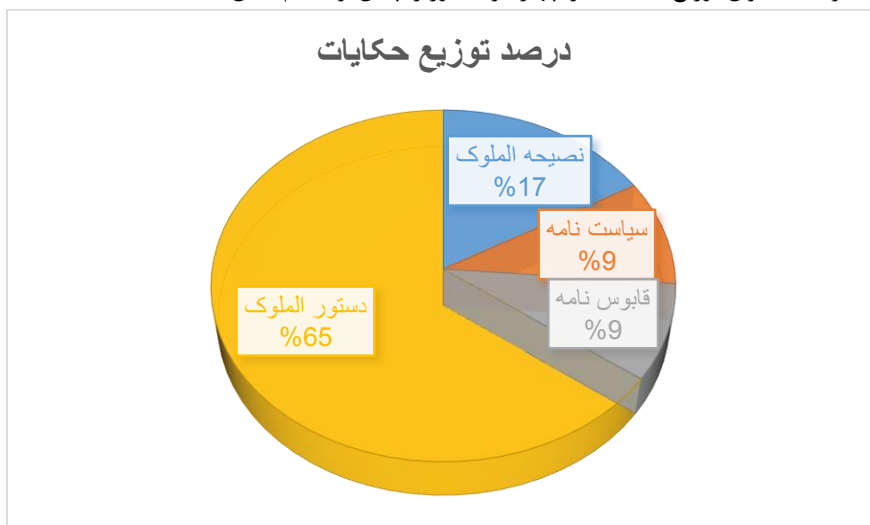
گفتمان‌محور باشند. بر این اساس بررسی چهار اثر یادشده نشان می‌دهد ویژگی‌هایی چون سادگی و روانی، استشهاد به آیات و احادیث، حکایت‌محوری، تکرار و ترادف، ساختهای متناقض، استفاده از وجه‌های خاص فعلی و آرایه‌های ادبی چون سیاقه‌الاعداد، تقسیم و ایضاح پس از ابهام بعنوان شاخصه‌های زبانی مشترک به خصوصیتی قابل تعمیم در این پندنامه‌ها بدل شده است.

در ادامه، میزان توزیع حکایات در چهار اثر نصیحه‌الملوک، سیاستنامه، قابوسنامه، و دستورالملوک بر اساس حکایات مربوط به پیش از اسلام، پس از اسلام و مجموع پیش و پس از اسلام، بصورت جدول و نمودار نمایش داده شده است.

جدول ۵- میزان توزیع حکایات در چهار اثر بر اساس حکایات مربوط به پیش از اسلام

نام اثر	درصد توزیع حکایات
نصیحه‌الملوک	۱۹
سیاستنامه	۱۱
قابوسنامه	۱۰
دستورالملوک	۷۴

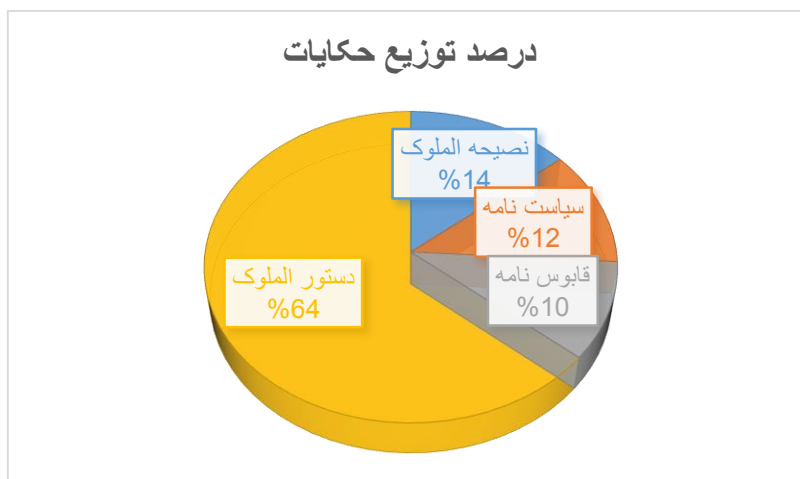
نمودار شماره یک میزان توزیع حکایات در چهار اثر مذکور را پیش از اسلام نشان می‌دهد:



جدول ۶- میزان توزیع حکایات در چهار اثر با توجه به حکایات پس از اسلام

نام اثر	درصد توزیع حکایات
نصیحه‌الملوک	۴۹
سیاستنامه	۴۳
قابوسنامه	۳۹
دستورالملوک	۲۳۶

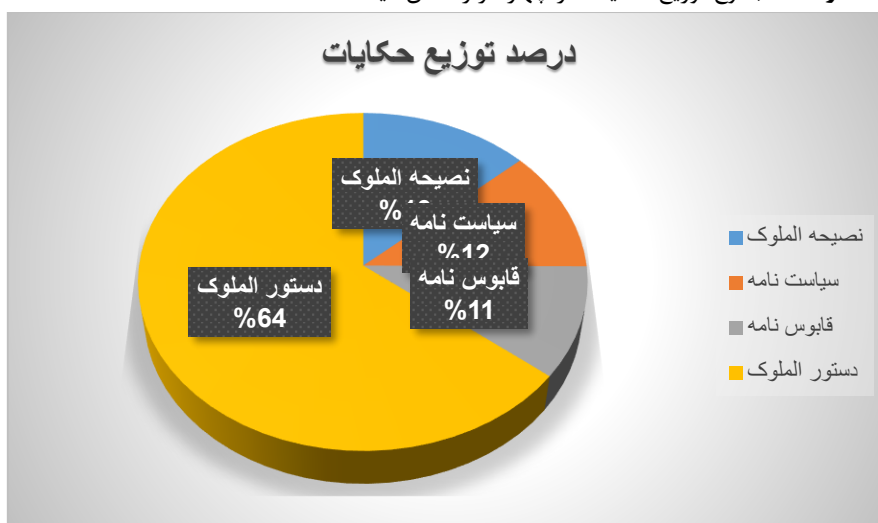
نمودار شماره ۲، میزان توزیع حکایات در چهار اثر را با توجه به حکایات پس از اسلام نشان می‌دهد:



جدول شماره ۷- مجموع توزیع حکایات در چهار اثر

نام اثر	درصد توزیع
نصیحةالملوک	۶۸
سیاستنامه	۵۸
قابوسنامه	۴۹
دستورالملوک	۳۱۰

نمودار شماره ۳، مجموع توزیع حکایات در چهار اثر را نشان می‌دهد:



مشارکت نویسندگان

این مقاله از رسالهٔ دورهٔ دکترای زبان و ادبیات فارسی مصوّب در دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد استخراج شده‌است. آقای دکتر مهرداد چترایی عزیزآبادی راهنمایی این رساله را برعهده داشته و طراح اصلی این مطالعه بوده‌اند. سرکار خانم الهام پهلوان صباغ بعنوان پژوهشگر این رساله در گردآوری داده‌ها و تنظیم متن نهایی نقش داشته‌اند. سرکار خانم دکتر محبوبه خراسانی به عنوان مشاور نیز در تجزیه و تحلیل داده‌ها و راهنمایی‌های تخصصی این پژوهش نقش داشته‌اند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر سه پژوهشگر بوده‌است.

تشکر و قدردانی

نویسندگان بر خود لازم میدانند مراتب تشکر خود را از مسئولان آموزشی و پژوهشی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد که نویسندگان را در انجام و ارتقاء کیفی این پژوهش یاری دادند، اعلام نمایند.

تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریهٔ داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیت‌های پژوهشی تمامی نویسندگان است، و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیهٔ قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و نقضی صورت نگرفته‌است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهدهٔ نویسنده مسئول است، و ایشان مسئولیت کلیهٔ موارد ذکرشده را بر عهده میگیرند.

REFERENCE

- Bahar, Mohammad Taghi. (2012). *Stylology*, second volume, twelfth edition, Tehran: Amirkabir.
- Fotuhi, Mahmoud. (2018). *Stylistics, theories, approaches and methods*, Tehran: Sokhan.
- Ghazali, Muhammad ibn Muhammad al-Tousi. (1988). *Nasihāt al-Moluk*. Edited by Jalaluddin Homaei, Tehran: Homa.
- Homaei, Jalaluddin. (1988). *Rhetoric techniques and literary industries*, Tehran: Homa.
- Khatibi, Hossein. (2018). *Prose art in Persian literature*, Tehran: Zavvar.
- Onsor al-Ma'ali, Keykavus ibn Iskandar. (1933). *Qaboosnameh*, by Saeed Nafisi, Tehran: Majles Printing House.
- Qazvini, Mohammad. (1965). "Research on Hafez's poems: Some guarantees of Hafez (guarantees of Arabic poems)", *Yadgar Magazine*, No. 6, pp. 71-62.
- Razmjoo, Hossein. (1995). *Literary types and their works in Persian language*. Third edition. Mashhad: Astan Quds Razavi Publishing.
- Rezanejad, Noushin. (1988). *Principles of Rhetoric in Persian Language*, Tehran: Al-Zahra Publication.
- Shazani Neishabouri, Abul Qasim Nasr bin Ahmad bin Umar, manuscript of "Dastor al-Moluk".
- Safa, Zabihullah. (2006). *History of Literature*, Tehran: Ferdous.
- Tousi, Khawje Nizam al-Molk. (2004). *Siar al-Moluk (policy paper)*, by Hibobarat Dark, Tehran: Scientific and Cultural.

فهرست منابع فارسی

- بهار، محمدتقی (۱۳۹۱) سبک‌شناسی، جلد دوم، چاپ دوازدهم، تهران: امیرکبیر.
- خطیبی، حسین، (۱۳۹۸) فن نثر در ادب فارسی، تهران: زوار.
- رزمجو، حسین (۱۳۷۴) انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی. چاپ سوم. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- رضائاد، نوشین (۱۳۶۷) اصول علم بلاغت در زبان فارسی، تهران: انتشارات الزهرا.
- شاذانی نیشابوری، ابوالقاسم نصر بن احمد بن عمر، نسخه خطی «دستورالملوک».
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۵) تاریخ ادبیات، تهران: فردوس.
- طوسی، خواجه نظام‌الملک (۱۳۸۳) سیرالملوک (سیاستنامه)، به اهتمام هیوبرات دارک، تهران: علمی و فرهنگی.
- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر (۱۳۱۲) قابوسنامه، به اهتمام سعید نفیسی، تهران: چاپخانه مجلس.
- غزالی، محمد بن محمد الطوسی (۱۳۶۷) نصیحةالملوک. تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: هما.
- فتوحی، محمود (۱۳۹۰) سبک‌شناسی، نظریه‌ها، رویکردها و روشها، تهران: سخن.
- قزوینی، محمد (۱۳۴۴) «تحقیق در اشعار حافظ: بعضی تضمینهای حافظ (تضمین اشعار عربی)»، مجله یادگار، شماره ۶، صص ۶۲-۷۱.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۶۷) فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران: هما.

معرفی نویسندگان

الهام پهلوان صباغ: دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران.

(Email: Pahlevansabagh97@gmail.com)

مهرداد چترایی عزیزآبادی: استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران.

(نویسنده مسئول: Email: m_chatraei@iaun.ac.ir)

محبوبه خراسانی: دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران.
(Email: Khorasani.m@iaun.ac.ir)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited.

Introducing the authors

Elham Pahlevan Sabbagh: Ph.D. student, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran.

(Email: Pahlevansabagh97@gmail.com)

Mehrdad Chetraei Azizabadi: Assistant Professor of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran.

(Email: m_chatraei@iaun.ac.ir : Responsible author)

Mahbobeh Khorasani: Associate Professor of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran.

(Email: Khorasani.m@iaun.ac.ir)